

هادی معصومی زارع*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

چکیده

جنبش امل و حزب‌الله لبنان از میانه‌های دهه ۱۹۸۰ تاکنون دو تجربه متفاوت از حیات مشترک را تجربه کرده‌اند. تجربه نخست در دهه ۱۹۸۰ و متضمن خشونت‌بارترین شکل مناسبات بوده است. اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ به این سو در یک فرایند تدریجی، طرفین به سوی هم‌گرایی راهبردی گام برداشته‌اند. در این میان عوامل مختلفی چون عوامل بینشی-انگیزشی و نیز عوامل محیطی (اعم از محیط داخلی و محیط خارجی لبنان) در هم‌گرایی دوطرف نقش داشته است. با این حال، عوامل برآمده از محیط داخلی لبنان از جمله مهم‌ترین دلایل اقتراب ایشان به حساب می‌آید. مواردی چون ویژگی‌های شخصیتی رهبران و کادر جدید دو طرف و برقراری احترام متقابل میان طرفین، آزادسازی جنوب لبنان از اشغال رژیم اسرائیل، ترور رفیق حریری و خروج ارتش سوریه از لبنان و در نهایت فعال شدن هسته‌های تکفیری در داخل لبنان بر اثر بحران جاری سوریه از جمله این عوامل به‌شمار می‌آیند.

واژگان کلیدی: امل، حزب‌الله، هم‌گرایی، روابط، نصرالله، نبیه بری

Mh.masomi@gmail.com

* دانشجوی دکتری مطالعات خاورمیانه دانشگاه تهران

دوفصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم و یکم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۲۳ - ۹۹.

مقدمه

مناسبات جنبش‌های امل و حزب‌الله - به‌عنوان دو جریان اصلی در طایفه شیعه لبنان - از میانه‌های دهه ۱۹۸۰ تا حال حاضر، از فراز و نشیب‌های فراوانی برخوردار بوده است. فرایند واگرایی روابط ایشان که از سال ۱۹۸۵ و با برخوردهای نظامی پراکنده میان طرفین همراه بود، در سال‌های پایانی این دهه، به خشونت‌بارترین و خونین‌ترین شکل خود درآمده و افق تیره‌ای را فراروی جامعه شیعیان لبنانی قرار داد. در نهایت با میانجی‌گری ایران و سوریه و با عقد توافق‌نامه‌های دمشق ۱ و ۲ در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، طرفین در روابط فی‌مابین به سوی گونه‌ای ابتدایی و بسیط از هم‌گرایی و سازگاری سوق داده شدند که پس از دو دهه به راهبردی‌ترین سطح از مناسبات ارتقا یافت.

در نگاه کلی می‌توان ادوارشناسی تعاملات میان دو جنبش از زمان تشکیل هسته‌های اولیه حزب‌الله (۱۹۸۲) تا حال حاضر را در شش دوره متفاوت مورد بررسی و کنکاش قرار داد. ملاک و ضابطه تقسیم‌بندی جاری در واقع کیفیت و ماهیت تعامل‌ورزی این دو در هندسه‌ای از واگرایی‌ها و هم‌گرایی‌ها و تنش‌ها و همکاری‌هاست.

۱. دوره تغافل و تجاهل (۱۹۸۵-۱۹۸۲)

دوره میانه سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ یعنی تا اعلان رسمی حزب‌الله را می‌توان دوره تغافل و تجاهل امل و حزب‌الله نسبت به یکدیگر عنوان نمود. به دیگر بیان در این دوره نه حزب‌الله قدرت و انگیزه چندانی برای برخورد با امل داشت و نه امل گمان می‌کرد که حزب‌الله بتواند به‌سرعت به محبوبیت فراوانی در میان توده‌های مردمی دست یافته و تبدیل به مهم‌ترین رقیب آن در داخل طائفه شیعه شود.

در این بین هرچند گهگاه بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی تحت عناوینی چون حزب‌الله، مقاومت اسلامی و انقلاب اسلامی لبنان در فضای عمومی طائفه شیعه منتشر می‌گردید و گاه نیز برخوردهایی میان برخی از عناصر امل با نیروهای اولیه تشکیل‌دهنده حزب‌الله صورت می‌پذیرفت، اما تا اعلام رسمی تاسیس حزب‌الله در سال ۱۹۸۵، جنبش امل واکنش جدی به

تحركات روحانیون طرفدار انقلاب اسلامی و برخی چهره‌های مذهبی جداشده از هرم فرماندهی خود، نشان نمی‌داد.

شاید یکی از مهم‌ترین عوامل اتخاذ چنین سیاستی از سوی امل آن بود که حزب‌الله تقریباً سیاست و خط‌مشی‌ای پنهان‌کارانه و مخفیانه و به‌دور از هرگونه اصطکاک با امل را در پیش گرفته و شعارها و پیام‌هایش نیز عموماً حاوی مضامینی همچون ضرورت مبارزه با اشغالگری اسرائیل و نیز مبارزه علیه امپریالیسم جهان‌خوار و یا به دفاع از انقلاب اسلامی ایران می‌گذشت؛ مسأله‌ای که به‌واسطه هم‌سوئی با سیاست‌های کلان جنبش امل، نمی‌توانست حساسیت این جنبش را برانگیزاند. از دیگر سو در دوره یاد شده امل نیز تصور نمی‌کرد که در کمتر از چندسال این گروه تازه‌تاسیس ناشناخته بتواند گوی سبقت از این جنبش را ربوده و به‌سرعت به محبوبیت و قدرتی باورناکردنی دست یابد.

مجموع این دو عامل اساسی باعث شد تا در این دوره شاهد کمترین برخورد و یا اصطکاک میان این دو بازیگر عمده شیعی در لبنان باشیم.

۲. دوره جنگ سخت و نظامی (۱۹۸۵-۱۹۹۰)

با اعلام رسمی موجودیت حزب‌الله در سال ۱۹۸۵ روابط میان امل و حزب‌الله به‌زودی شاهد آغاز تنش‌هایی - هرچند آرام - است. اولین جرقه تنش و درگیری میان دو طرف در ۳۱ آگوست ۱۹۸۵ یعنی درست کمتر از شش ماه از اعلان رسمی تاسیس حزب‌الله و در شهر صور رخ داده و در ادامه بازداشت برخی از اعضای حزب‌الله در شهرهای رقتا، دیر قانون النهر، رأس العین از سوی امل بر شدت تنش‌ها افزود. (وضاح، ۲۰۰۶: ۳۴۷)

در سال‌های بعد اما درگیری‌های میان طرفین شکل گسترده‌تر و خشونت‌بارتری به‌خود گرفته و منجر به کشته و زخمی شدن صدها نفر از نیروهای طرفین و در نتیجه کاهش طبیعی سطح مبارزه مسلحانه علیه ارتش اشغال‌گر اسرائیل گردید. این درگیری‌ها مشتمل بر سه دوره اساسی بوده و در مجموع بیش از هفت درگیری بزرگ (که هر یک تحت بهانه‌ای خاص آغاز می‌گردید) را میان سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ دربر می‌گیرد. (ماغناس، ۱۹۹۸: ۱۰۲) در ادبیات

سیاسی لبنان از این جنگ‌های تلخ به «جنگ برادران» تعبیر می‌شود. در نهایت، این سلسله نزاع‌های خونین با عقد توافق‌نامه دمشق ۲ در سال ۱۹۹۰ به پایان رسید.

۳. دوره جنگ سرد (۱۹۹۰-۲۰۰۰)

با پایان یافتن درگیری‌های نظامی میان دو گروه در سال ۱۹۹۰ که به همت ایران و سوریه و با تقسیم نقش سیاسی و نظامی میان دو گروه همراه بود، دوره جدیدی از حیات سیاسی دو جنبش آغاز گردید که در نوع خود فصل نوینی از نقش‌آفرینی شیعیان در حوزه سیاسی- نظامی لبنان را به همراه داشت. در این دوره که در حقیقت دوره بازنگری حزب‌الله در ساختار تشکیلاتی و هرم فرماندهی خود و نیز دوره توجه امل به ضعف و کاستی خود در برابر «حزب‌الله قدرتمند» است، هرچند درگیری‌های نظامی میان طرفین تقریباً به آتش‌بس و نوعی از همکاری امنیتی- نظامی تبدیل گردید، اما شاهد نوعی از جنگ سرد و رقابت گسترده میان طرفین به‌ویژه در حوزه‌های تبلیغاتی و سیاسی است. به‌عنوان نمونه در کشاکش این سال‌ها، حملات لفظی کنایه‌آمیز متقابل و نیز چالش‌های متعددی در روابط فی‌مابین به‌ویژه در خصوص ائتلاف میان ایشان به‌ویژه در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۶ مشاهده می‌شود. (الوحده الإعلامية المركزية، ۱۹۹۹: ۳۶۰-۳۲۰؛ و جمع من الباحثین. ۱۹۹۸: ۳۷۱)

در هر صورت بارزترین ویژگی این دوره را می‌توان استمرار درگیری و رقابت دو طرف البته در حوزه سیاسی و تبلیغاتی و نیز مدیریت اختلافات به نحو مسالمت‌آمیز عنوان نمود. در هر صورت این وضعیت تا عقب‌نشینی ارتش رژیم اسرائیل در می ۲۰۰۰ استمرار یافته و دو گروه را به سطح نسبتاً باثباتی از تعاملات رسانید.

۴. دوره هم‌زیستی مسالمت‌آمیز (۲۰۰۰-۲۰۰۵)

پیروزی جنبش مقاومت بر ارتش رژیم اسرائیل در سال ۲۰۰۰ را می‌بایست نقطه عطف و پیچی تاریخی در حیات این جنبش تصور کرد. این موفقیت باعث شد تا مقاومت اسلامی در طرازی بسیار بالاتر از دیگر احزاب لبنانی، مورد پذیرش بخش عمده‌ای از طوایف و گروه‌های

مختلف قرار گرفته و به اعتبار و احترام بی‌بدیلی در جهان اسلام و به‌طور طبیعی در جهان عرب نایل آید.

مقبولیت خدشه‌ناپذیر داخلی و منطقه‌ای حزب‌الله در وضعیت جدید و نیز شنیده شدن زمزمه‌هایی از سوی برخی جناح‌های غرب‌گرای لبنانی مبنی بر ضرورت خلع سلاح مقاومت، در کنار تحولات مهم بین‌المللی در این دوره همچون حوادث یازده سپتامبر، اشغال افغانستان و عراق از سوی آمریکا، صدور قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت و در نهایت ترور رفیق حریری، موجب شد تا طرفین به طراحی هندسه‌ای جدید از روابط با یکدیگر وادار شوند و تلاش کنند تا هرچه سریع‌تر به فضایی از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به‌عنوان بستر شکل‌دهی به روابط راهبردی با یکدیگر وارد شوند.

۵ دوره تعامل و هم‌گرایی راهبردی (۲۰۱۴-۲۰۰۵)

ترور رفیق حریری در فوریه ۲۰۰۵ سرآغاز سلسله تحولات بزرگی در لبنان و منطقه شد که دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترسیم و تن دادن به مناسبات راهبردی میان دو جریان بزرگ شیعی لبنان باقی نگذاشت. در حقیقت این تحولات به‌مثابه تهدیدی حیاتی برای دو طرف محسوب شده و دلخوش کردن به هر سطحی از مناسبات غیر از هم‌گرایی راهبردی می‌توانست ایشان را برای همیشه از صحنه سیاسی لبنان خارج نماید. چه آنکه طرفین به این ترور به‌مثابه توطئه‌ای برای هدف قرار دادن کل طائفه شیعه و جریان مقاومت می‌نگریستند. (گفتگو با دکتر کامل وزنه؛ ۱۵ مرداد ۱۳۹۱)

با توجه به چنین چالش جدی و فراروی طرفین، مرحله‌ای جدید از روابط بر اساس تعامل راهبردی و یکسان‌سازی مواضع در همه موضوعات حساس و مهم لبنان در قالب جریان ۸ مارس و یا خارج از آن، میان دو گروه آغاز گردید، به‌گونه‌ای که پس از آن حتی یک مورد اختلاف‌نظر و تفاوت دیدگاه جدی میان ایشان در رسانه‌های جمعی و نیز فضای سیاسی لبنان منتشر نشده است. (گفتگو با سرتیپ دکتر امین حطیط، ۲۴ مرداد ۱۳۹۱)

نکته جالب آنکه دو گروه شیعی برای نخستین‌بار در طول حیات مشترک خود در تمامی

موارد فوق به‌طور یک‌پارچه و منسجم عمل نموده و گونه‌ای از عقلانیت راهبردی را در روابط فیما بین از خود نشان داده است.

از آن زمان تاکنون، این دو جنبش همواره کوشیده‌اند تا در حوزه‌های مختلف سیاسی و امنیتی با گفتگو و مشورت دوسویه و تعامل سازنده و نیز با پرهیز از رویکردهای خشونت‌آمیز، به حل و فصل مشکلات و چالش‌های فیما بین پرداخته و در خط‌مشی‌گذاری‌های کلان مرتبط با موجودیت نظام سیاسی لبنان، طائفه شیعه و مقاومت ضداسرائیلی به‌صورتی یک‌دل و هم‌گرایانه عمل نمایند. در این میان طیفی از عوامل مختلف در شکل‌دهی به این رویکرد هم‌گرایانه نقش داشته و تأثیر گذارده‌اند. در حوزه بینشی و شناختی، بازدرک طرفین از ماهیت سیاسی یکدیگر و محیط کنش‌گری خود از جمله مهم‌ترین دلایل اقتراب ایشان در سال‌های پس از دهه ۱۹۸۰ به حساب می‌آید.

از دیگر فاکتورهای پراهمیت در هم‌گرایی میان امل و حزب‌الله نیز - که شاید بتوان از آن به موثرترین عامل یاد کرد - می‌بایست به عوامل محیطی (اعم از عوامل محیط داخلی و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی) اشاره نمود که در کنار عامل شناختی، فرایندی دو دهه‌ای از روابط متقابل را هدایت کرده‌اند که گذار از شرایط نبرد نظامی به اتحاد راهبردی سیاسی و امنیتی شاخص‌ترین خروجی آن محسوب می‌گردد. مواردی چون تلاش‌های مشترک ایران و سوریه برای اقتراب دیدگاه دو طرف در حوزه مسائل مرتبط، تهدیدات و حملات مکرر اسرائیل به لبنان، حادثه یازدهم سپتامبر و حضور ائتلاف مورد رهبری آمریکا در منطقه خاورمیانه، خروج ارتش سوریه از لبنان و در نهایت بحران جاری سوریه (۲۰۱۴-۲۰۱۱) مهم‌ترین عوامل این طیف را تشکیل می‌دهند.

در عرصه داخلی لبنان نیز ویژگی‌های شخصیتی رهبران و کادر جدید دو گروه، موفقیت مقاومت اسلامی در آزادسازی جنوب لبنان از اشغال اسرائیل، ترور رفیق حریری و تلاش‌های جریان‌های داخلی با همکاری قدرت‌های خارجی برای خلع سلاح مقاومت و در آخرین حلقه از این پروژه، فعال‌شدگی هسته‌های تکفیری در داخل لبنان را می‌توان به‌مثابه پراهمیت‌ترین عوامل داخلی موثر در هم‌گرایی طرفین قلمداد کرد.

نوشتار جاری که برآمده از تلاشی میدانی و کتابخانه‌ای است، صرفاً بحث از دسته اخیر از

منابع (منابع محیط داخلی لبنان) را عهده‌دار خواهد بود. طبیعتاً به‌نحو پیشینی و با هدف تبیین بهتر و شفاف‌تر از بحث هم‌گرایی سیاسی و اجتماعی، به‌طور اجمالی واژه اصلی بحث یعنی «هم‌گرایی» مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد.

۱. تعریف واژگان

بررسی‌های لغوی و زبان‌شناسانه بیانگر آن است که اصطلاح «هم‌گرایی» همانند دیگر قرین خود یعنی «واگرایی» در حوزه‌های مختلفی همچون فیزیک، ریاضیات، پزشکی، روابط بین‌الملل و حتی هنر عکاسی کاربرد دارد. این واژه در لغت‌نامه انگلیسی «Oxford» به دو مفهوم «اقدام یا فرایند یک‌پارچگی» و نیز «ادغام افرادی که سابقاً از یک دیگر جدا بودند» تعریف شده است. از سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰ و در چارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی و به‌عنوان یکی از پرکاربردترین مفاهیم در مکتب لیبرالیسم در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته و از درون این مکتب و توسط بزرگان آن همچون کارل دویچ، دیوید میتراونی و ارنست هاس به حوزه اندیشه‌ای و نظری روابط بین‌الملل تسری پیدا کرده است.

البته هم‌گرایی در حقیقت به‌عنوان یک رویکرد و بالاتر از آن دستورالعمل سیاسی برای ایجاد اقتراب و هم‌بستگی میان واحدهای مختلف سیاسی در عرصه بین‌الملل (و به‌ویژه دولت‌ها) با کاستن از اقتدار شخصی خود و بخشیدن آن به نوعی از اقتدار جمعی و مرکزی، و به‌منظور ایجاد نوعی از ثبات، آرامش و صلح در عرصه بین‌المللی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است. (قوام، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۴؛ مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۹-۴۴)

در هر صورت مراد از هم‌گرایی در پژوهش جاری نیز عبارت از فرایندی است که بازتاب‌دهنده گونه‌ای از رفتار میان دو بازیگر سیاسی است که بیانگر وجود تفاهم و هم‌بستگی متقابل و هم‌بسته‌ایشان در طیفی از موضوعات (از مسائل عادی سیاسی تا راهبردها و خط‌مشی‌های کلان) است. این فرایند می‌تواند از صرف هم‌سازی و همراهی زبانی در موضوعات مشترک آغاز شده و به راهبردی‌ترین سطح از مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی منتهی شود.

در نتیجه تعاریف یادشده از هم‌گرایی، روشن می‌شود که هم‌گرایی در معنایی اعم از آنچه نظریه‌پردازان لیبرال استعمال کرده‌اند، استخدام شده است. چه آنکه در تحقیق جاری، این تعریف، بیانگر توصیف مناسبات و تعاملات دو بازیگر درون فرقه‌ای (امل و حزب‌الله لبنان) است که در سطحی بسیار خردتر از یک دولت-ملت (بازیگر ملی) طبقه‌بندی می‌شوند.

۲. مظاهر هم‌گرایی طرفین (از دهه ۱۹۹۰ تاکنون)

بسیار طبیعی است که نقطه عزیمت هر گونه واگرایی و هم‌گرایی، نخست در حوزه‌های ادراکی، ذهنی و قلبی بازیگران سیاسی و پس از آن در مظاهر کنشی و رفتاری ایشان متجلی خواهد شد. در واقع سیر هم‌گراشدن به‌ویژه در نوع هم‌گرایی‌های واقعی و ریشه‌ای، نخست در حوزه‌های ادراکی، بینشی و قلبی نمود یافته و پس از آن به ساحت کنشی و رفتاری جریان پیدا کرده و مظاهر عملی هم‌گرایی را شکل می‌دهد.

با توجه به نکته فوق و با هدف روشن‌تر شدن مصادیق مناسبات هم‌گرایانه دو جنبش و فهم سطح ارتقای روابط دو طرف در طی بیش از بیست سال اخیر (۲۰۱۴-۱۹۹۰) برجسته‌ترین حوزه‌های هم‌گرایی و هم‌سازی ایشان مورد اشاره گذرا قرار خواهد گرفت:

- تلاش برای حفظ احترام متقابل در رسانه‌های عمومی (به‌ویژه از سال ۲۰۰۴ بدین سو)؛
- ارایه فهرست‌های مشترک در تمامی انتخابات پارلمانی در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۶، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹؛

- تقسیم وظائف و مسئولیت‌های مهم مرتبط با طائفه شیعه و مقاومت اسلامی (همچون بازیگری نظامی حزب‌الله و سیاسی امل در جنگ ۳۳ روزه)؛

- هماهنگ‌سازی کلیه فعالیت‌های امنیتی و نظامی در داخل لبنان (به‌ویژه در تهدیدات امنیتی همچون بحران هفتم می ۲۰۰۸ و حمله‌های جریان‌های تکفیری به مناطق شیعی لبنان)؛

- اتخاذ مواضع و راهبردهای مشترک در مسائل کلان سیاسی و نظامی داخلی همچون ترور رفیق حریری، خروج نیروهای سوریه از لبنان، همکاری متقابل در جنگ ۳۳ روزه در ۲۰۰۶، تلاش‌های داخلی و بین‌المللی برای خلع سلاح مقاومت، دادگاه بین‌المللی ترور رفیق حریری،

حوادث هفتم می ۲۰۰۸، اسقاط دولت سعد حریری در سال ۲۰۱۱، استعفای دولت نجیب میقاتی، روی کار آمدن دولت تمام سلام، بحران‌های نظامی و امنیتی در صیدا، طرابلس، عکار و عرسال، درگیری‌های پراکنده میان حزب‌الله و اسرائیل بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴، فعالیت‌های خشونت‌بار جریان‌های تکفیری در داخل لبنان؛ و

- اتخاذ مواضع و راهبردهای مشترک در مسائل کلان سیاسی و نظامی منطقه‌ای و بین‌المللی همچون حمله آمریکا به افغانستان و عراق، تهدیدات فرمانطقه‌ای علیه ایران و سوریه، بحران جاری سوریه از سال ۲۰۱۱.

۳. منابع محیط داخلی اثرگذار در شکل‌دهی به فرایند هم‌گرایی امل و حزب‌الله

۳-۱. ویژگی‌های شخصیتی رهبران و کادر جدید دو طرف و برقراری احترام متقابل میان طرفین

متغیرهای فردی در مدیریت یک جنبش و حزب سیاسی و یا حتی یک بازیگر ملی، به‌ویژه در کشورها و جوامعی که در آنها نقش متغیرهای نقشی و ساختاری به‌مراتب کم‌رنگ‌تر است، بسیار پراهمیت بوده و گاه سهم عمده‌ای از بسترهای تصمیم‌سازی سیاسی را به‌خود اختصاص می‌دهد.

واقعیت آن است که کشور لبنان و دو جریان عمده شیعی آن نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در کنار سایر عوامل بینشی و محیطی، متغیرهای فردی راهبری سیاسی، نقشی برجسته - هرچند نه تعیین‌کننده‌ترین عامل - در شکل‌دهی به اختلافات دو گروه داشته است.

در هرم راهبری جنبش‌های امل و حزب‌الله در دهه ۱۹۸۰ چهره‌هایی وجود داشتند که روش مدیریتی ایشان و نیز ویژگی‌های شخصیتی‌شان در تیره شدن روابط دو گروه سهم مهمی داشته است. از میان این عده می‌توان به داوود در جنبش امل و نیز شیخ صبحی الطفیلی از حزب‌الله اشاره کرد که به‌ویژه درگیری‌های سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ به‌گونه خاصی با این دو نفر و سبک مدیریتی ایشان پیوند خورده است. هرچند که نادیده گرفتن دیگر عوامل تعارض فی‌مابین و گذاردن تمام بار تقصیر بر عهده این دو نفر خارج از دایره انصاف است. چه آنکه برخی از چهره‌های برجسته کنونی دو جنبش همچون سیدحسن نصرالله نیز خود در درگیری‌های

اقلیم التفاح مشارکت داشته و مدتی را نیز در محاصره نیروهای امل به سر برده است. (داودآبادی، ۱۳۹۳: ۴۳)

در هر صورت با کشته شدن داوود در کمینی در منطقه اوزاعی در سپتامبر ۱۹۸۸ و نیز برکناری صبحی طفیلی از دبیرکلی حزب در سال ۱۹۹۱ و در نهایت انتخاب سیدعباس موسوی به جای طفیلی، روابط حزب الله و امل وارد دوره تازه‌ای گردید. البته همان طور که گذشت عوامل مختلفی در هم‌گرایی نقش داشته‌اند، اما در این مجال تنها به مدل برخورد رهبران جدید حزب الله و امل در مواجهه با واقعیت‌های میدانی و سبک رهبری ایشان و تاثیر آن در بهبود روابط متقابل اشاره می‌شود.

واقعیت آن است که هرچند دوران کوتاه دبیرکلی سیدعباس موسوی با ترور وی توسط رژیم صهیونیستی در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ به پایان رسید، اما سبک مدیریتی و رهبری کوتاه‌مدت وی گواه تفاوت بارز میان شیوه رهبری وی با دوره ریاست صبحی طفیلی بر حزب بوده است.

بسیاری از کسانی که وی را از نزدیک دیده‌اند، شهادت می‌دهند که وی شخصیتی بسیار اخلاقی، صبور، متواضع و برخورداری از سعه صدر بود که همواره می‌کوشید تا مشکلات را به صورت مسالمت‌آمیزی حل و فصل نموده و خشم خود را تنها خرج مبارزه با رژیم اسرائیل نماید. (داودآبادی، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۷)

به عنوان نمونه حاج محمود قماطی، نائب رئیس شورای سیاسی حزب الله، در گفتگو با نگارنده هرچند بر طیفی از عوامل در برخوردهای نظامی میان دو طرف و عدم حمل تمام بار تقصیر بر گردن طفیلی، اما در تبیین تفاوت برخورد طفیلی با سیدعباس موسوی به خاطره‌ای از برخورد صبورانه موسوی در مقام دبیرکلی حزب، اشاره می‌کند که طی آن پس از استهزاء و توهین به وی از سوی گروهی از جوانان امل در پست ایست و بازرسی این جنبش در روستای «حاروف» در جنوب لبنان، مانع از عکس العمل متقابل جوانان حزب الله گردیده و با همین اقدام مانع از آغاز دور جدیدی از درگیری‌ها میان طرفین گردید. (گفتگو با حاج محمود قماطی، ۱۵ مرداد ۱۳۹۱)

سرتیپ امین حطیط از فرماندهان سابق ارتش لبنان نیز در خصوص سبک رهبری موسوی بر این باور است که وی همواره با تاکید بر اصالت مقاومت و لزوم حفظ مقاومت، از هرگونه

برخورد با امل اجتناب نموده و به تمامی نیروهای مقاومت نیز دستور داده بود که از هرگونه اصطکاک با اعضای امل خودداری نمایند. (گفتگو با سرتیپ دکتر امین حطیط، ۲۴ مرداد ۱۳۹۱) در این میان با شهادت سیدعباس موسوی و روی کار آمدن سیدحسن نصرالله به عنوان دبیر کلی حزب، دوره طلایی روابط میان امل و حزب الله آغاز شده و ویژگی های شخصیتی وی در کنار دیگر عوامل محیطی، جهت گیری روابط و مناسبات امل و حزب الله را به سوی همزیستی و همگرایی هرچه بیشتر سوق داد.

نصرالله از دو جهت با طفیلی تمایزهای عمده ای داشت. نخست در ویژگی های شخصیتی و سپس در سبک رهبری و مدیریت حزب که مجموع این دو عامل، دوره ای بسیار متفاوت از حیات حزب در دوره دبیر کلی طفیلی را رقم زد.

به اعتراف بسیاری از تحلیل گران نصرالله از لحاظ شخصیتی و خصوصیات روانی از ویژگی های برجسته ای چون صبر، سعه صدر، مدارا، ملاطفت و دلسوزی برخوردار بوده و در عین حال در حوزه مدیریتی نیز در برخورد با موضوعات گوناگون بسیار دوراندیش، مبنایی، منطقی و غیراحساسی جلوه کرده است. به عنوان مثال سبک مدیریت بحران وی در دو انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ که هر یک می توانست حزب را با چالش های درونی و بیرونی با امل و سوریه مواجه سازد، با مدیریت هوشمندانه وی و هم فکرائش در حزب الله به مشارکت در انتخابات و ائتلاف با جنبش امل و در نهایت تضمین استمرار حیات مقاومت منتهی گردید. (الوحده الإعلامية المركزية، ۱۹۹۹: ۳۱-۳۰ و ۴۵)

در خصوص نحوه اداره و مدیریت صحنه های سیاسی و نظامی از سوی نصرالله نیز ذکر این نکته قابل توجه است که وی در طول بیش از بیست سال دبیر کلی خود همواره کوشیده است با درک و تصور صحیح از امکانات و مقدرات مقاومت و نیز شرایط داخلی لبنان و منطقه از سویی و نیز کسب اطلاعات دقیق از وضعیت دشمن و مقدرات آن، خط مشی های سیاسی و نظامی را بر اساس درکی واقع بینانه و به دور از احساسات و انفعالات درونی زودگذر و مقطعی طرح ریزی نماید. به عنوان نمونه نحوه مدیریت نصرالله در خصوص جنگ ۳۳ روزه و معرفی نبیه بری به عنوان نماینده تام الاختیار طائفه شیعه و مقاومت و تفویض کامل و مطلق تصمیم گیری های سیاسی به

وی، موجب جلب احترام امل و رهبران آن به مقاومت و در نتیجه تحکیم پایه‌های هم‌گرایی میان طرفین گردید. این مساله موجب شد تا روابط میان امل و حزب‌الله نقطه عطف جدیدی را شاهد بوده و امل نیز خود را شریک اساسی جنگ علیه اسرائیل تصور نماید. (گفتگو با دکتر علی فیاض، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱)

در مقابل نییه‌بری نیز در تمام مدت جنگ در مذاکرات مختلف خود با هیات‌های دیپلماتیک، ضمن تاکید بر ضرورت حفظ مقاومت و سلاح آن و نیز دفاع از عملکرد حزب‌الله، با تلاش‌های کشورهای غربی و خواسته‌ای ایشان در خصوص لزوم خلع سلاح حزب و تحویل یک‌جانبه اسرای اسرائیلی مخالفت کرده و اولویت‌های لبنان را در آتش‌بس فوری، تبادل اسرا و در نهایت بازگشت آوارگان اعلام می‌نمود. مساله‌ای که در هم‌سویی کامل با نظرات مقاومت و اهداف آن به‌شمار می‌آمد. (Wright, 2006, Washingtonpost.com)

در کنار ادبیات محترمانه دو طرف در دو دهه اخیر، مشورت متقابل در حوزه‌های کنش مشترک و علایق دوسویه و نیز ساحت مسائل کلان درون طایفه‌ای، ملی و منطقه‌ای ازجمله ویژگی‌های رهبران دو جنبش بوده که به فرایند هم‌گرایی ایشان کمک زیادی رسانده است. به‌عنوان نمونه مشورت‌ها و رایزنی‌های دو طرف در اوج جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ در خصوص سازوکار آتش‌بس و دیگر تحولات سیاسی - امنیتی جلوه‌ای جدید از ارتقای مناسبات دو جنبش در دوره هم‌گرایی بوده است. (گفتگو با دکتر عبدالحلیم فضل‌الله، ۱۲ مرداد ۱۳۹۱) نقش علی حسن خلیل، وزیر لبنانی وابسته به جنبش امل، در انتقال نظرات نصرالله و نییه‌بری به یکدیگر در طی جنگ و جویایی نظر طرف مقابل در خصوص سیاست‌های ضروری اتخاذ، نقطه نمایش اوج مشورت‌پذیری دو طرف به حساب می‌آید. (گفتگو با ابوجعفر محمد نصرالله، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱)

در این میان همچنین نقش علاقه شخصی و احترام متقابل میان نییه‌بری و نصرالله در یک دهه اخیر به‌ویژه از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری عالی‌ترین سطح از روابط میان طرفین بوده است. واقعیت آن است که بررسی بیانات و ادبیات رهبران دو جنبش در دو دهه اخیر به‌ویژه نشان داده است که دو طرف - برخلاف دهه ۱۹۸۰ - عموماً کوشیده‌اند در مخاطبه یکدیگر از مؤدبانه‌ترین و محترمانه‌ترین ادبیات سیاسی بهره گرفته و در عرصه‌های رسانه‌ای با احترام خاصی از یکدیگر یاد

کنند. به عنوان نمونه همچنین اندکی پس از پایان جنگ ۳۳ روزه در اوج حجمه‌های رسانه‌ای علیه نصرالله از سوی رسانه‌های جریان ۱۴ مارس، در بیاناتی کاملاً صمیمی و در حضور هزاران نفر از هواداران امل، سیدحسن نصرالله را «برادر مجاهد» خود خطاب کرده و در ادامه هرگونه پایبندی و التزام به حفظ امنیت مرزهای اسرائیل را رد نمود. (حسین خلیل، ۲۰۰۶: ۴۵۲-۴۵۱)

در مقابل نصرالله نیز همواره در نهان و آشکار از نبیه‌بری با القاب احترام‌آمیز یاد نموده و وی را با عباراتی چون «استاد»، «جناب استاد» و عباراتی از این دست مورد خطاب قرار می‌دهد. به عنوان نمونه جمله وی خطاب به سعد حریری در ماجرای تلاش جریان ۱۴ مارس برای برکنارسازی نبیه‌بری از ریاست پارلمان لبنان در انتخابات سال ۲۰۰۵ شاید تا سال‌ها در اذهان تحلیل‌گران مسائل لبنان باقی بماند که «تنها نامزد شیعیان و حزب‌الله برای منصب ریاست مجلس کسی نیست به جز برادر مجاهد و عزیزم جناب استاد نبیه‌بری». (گفتگو با دکتر غالب قندیل، بیروت: ۱۲ مرداد ۱۳۹۱)

تشکرهای مکرر و علنی نصرالله از عملکرد نبیه‌بری در یک دهه اخیر نیز به‌خوبی موید این مساله است که نصرالله تا چه حد به لزوم تکریم رهبر جنبش امل و رزمندگان آن باور داشته و نقش آن را در پیش‌گیری از توطئه‌ها برای ایجاد تفرقه میان دو گروه تا چه اندازه موثر می‌شمارد.

به عنوان نمونه اقدام خردمندانه نصرالله در تجلیل از عملکرد نبیه‌بری و جنبش امل در جنگ ۳۳ روزه پس از انتشار ترجمه برخی از اسناد سایت ویکی لیکس در خصوص لبنان از سوی روزنامه *الأخبار* لبنان در سال ۲۰۱۱، که در آنها تلاش شده بود تا نبیه‌بری را فردی ریاکار معرفی نماید که در تلاش است در خفا و با همکاری آمریکایی‌ها، اقدام به توطئه علیه حزب‌الله نموده و خود در منصب رهبری طائفه شیعه قرار گیرد، (صحیفه الأخبار، ۲۳ مارس ۲۰۱۱) بخشی از برون‌داد شخصیتی رهبر حزب‌الله در تعامل با چالش‌های تعاملات فیما بین به‌شمار می‌آید: «... نبیه‌بری از روز اول جنگ تا پایان آن شریک خوب و با صداقت ما در جنگ با دشمن صهیونیستی بود و ما به عنوان حزب‌الله با نبیه‌بری و جنبش امل روابط منسجم و هماهنگی داشته‌ایم و مشکلاتی که مقاومت با آن مواجه بود و تمام رنج‌های مقاومت در دوران جنگ را با تلاش‌های نبیه‌بری پشت سر گذاشتیم و پیروزی که به‌دست آوردیم، همه با تلاش‌های نبیه‌بری

محقق شد و به‌طور شفاف می‌گوییم که اگر همکاری نزدیک نبیه‌بری نبود، نمی‌دانم که به این نتایج دست می‌یافتیم یا نه... ویکی لیکس... می‌خواهد بین حزب‌الله و جنبش امل اختلاف ایجاد شود.» (قناه المنار، ۹ مارس ۲۰۱۱)

نبیه‌بری رهبر جنبش امل نیز در پاسخ به این سناریوسازی، ضمن تکذیب اسناد ویکی لیکس و ادعاهای سفیر وقت آمریکا در زمان جنگ ۳۳ روزه و تایید سخنان نصرالله در خصوص تقسیم کار میدانی در این جنگ، سخنان جفری فیلتمن را ناشی از بی‌اطلاعی وی از ماهیت ارتباط خود با سیدحسن نصرالله عنوان نموده و روابط خود و نصرالله را پیش از آن که سیاسی بداند، معنوی عنوان نمود. «آنچه که فیلتمن و دیگران نمی‌فهمند آن است که سیدحسن نصرالله به‌مثابه جان من است که هر پیشامدی برای او رخ دهد مثل آن است که برای من پیش آمده است. چه آن که وی اساساً از جنبش امل برخاسته و برادرانش هم‌چنان در صف این جنبش هستند... ما در خصوص تمامی قضایا از برداشت مشترکی برخورداریم. اگرچه ممکن است روش‌های ما در مواردی با یکدیگر فرق داشته باشد.» (قناه المنار، ۱۲ آوریل ۲۰۱۱)

در هر صورت منش و شخصیت مشورت‌پذیرانه، انعطاف‌پذیر و برخوردار از سعه صدر رهبران جدید حزب‌الله و امل و نیز سبک مدیریت غیریک‌جانبه‌گرایانه ایشان در تدبیر مسائل کلان طایفه شیعه و موجودیت مقاومت و تلاش برای وحدت نگرش‌ها در خصوص مسائل مختلف و در نهایت پرهیز از توسل به اقدامات خشونت‌بار به‌مثابه راه حل مشکلات، از ابتدای دهه ۱۹۹۰ به این سو، از مهم‌ترین عوامل هم‌گرایی میان امل و حزب‌الله به‌شمار می‌آید.

۲-۳. آزادسازی جنوب لبنان توسط حزب‌الله

یکی از مهم‌ترین عوامل هم‌پستگی و نزدیکی امل و حزب‌الله از دهه ۱۹۹۰ بدین سو را می‌توان موفقیت‌های پی در پی مقاومت اسلامی در عقب راندن ارتش قدرتمند اسرائیل از جنوب لبنان و در نهایت اخراج کامل آن در سال ۲۰۰۰ عنوان کرد.

واقعیت آن است از زمان اشغال گسترده لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ توسط ارتش اسرائیل که منجر به سقوط بیروت گردید، ارتش اسرائیل تا سال ۲۰۰۰ کماکان بخش‌های زیادی از خاک لبنان را

همچنان در اشغال خود نگه داشته بود. در این میان با پایان درگیری‌ها میان امل و حزب‌الله پس از توافق‌نامه دمشق ۲ در سال ۱۹۹۰، نوک پیکان مقاومت به سوی اسرائیل نشانه رفته و به تدریج و با حمایت‌های ایران و سوریه موفق شد طی یک جنگ فرسایشی و چریکی بر پایه سلسله عملیات استشهادی پی در پی، ارتش قدرتمند اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی از جنوب لبنان نماید.

سرانجام رژیم اسرائیل که به مدت حدود ۱۸ سال از پذیرش قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت مبنی بر خروج از خاک لبنان امتناع نموده بود، در آوریل ۱۹۹۸ و در کابینه امنیت داخلی، عقب‌نشینی از جنوب لبنان را به تصویب رساند. (Lea, 2002: 22)

در این میان استمرار حملات بی‌وقفه حزب‌الله به اسرائیل، موجب شد تا ارتش این کشور یک سال بعد در ژوئن ۱۹۹۹ به منظور پیش‌گیری از افزایش تلفات خود، از منطقه «جزین» به‌طور یک‌جانبه عقب‌نشینی نمود. سرانجام در ۲۵ می ۲۰۰۰ ارتش اسرائیل به‌طور شبانه و بدون هیچ توافق‌نامه‌ای با دولت لبنان و یا حزب‌الله از جنوب لبنان عقب‌نشینی نموده و پس از گذشت ۲۲ سال اشغال جنوب، به همت مقاومت، این بخش از خاک لبنان آزاد گردید.

آزادسازی جنوب لبنان توسط حزب‌الله موجب شد تا این حزب از اعتبار و محبوبیت گسترده‌ای در داخل و خارج لبنان و به‌ویژه در کشورهای عربی و اسلامی برخوردار شود. این مساله موجب شد تا حزب‌الله در محاسبات و مناسبات سیاسی داخلی لبنان، وزنه‌ای سنگین تلقی شود.

در این میان جنبش امل و رییس آن نبیه‌بری نیز به واسطه مبارزات بی‌امان و البته صادقانه حزب‌الله در برابر اسرائیل و نیز افزایش وزن داخلی و منطقه‌ای مقاومت، حمایت‌های سیاسی از حزب‌الله و اهداف و ماموریت‌های آن در عرصه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را در دستور کار خود داده و همین مساله موجبات هم‌گرایی بیشتر میان طرفین را از دهه ۱۹۹۰ به این سو فراهم نموده است.

۳-۳. ترور رفیق حریری و خروج ارتش سوریه از لبنان

سومین عامل محیطی موثر در فرایند هم‌گرایی امل و حزب‌الله را می‌توان ترور رفیق حریری در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ برشمرد؛ حادثه‌ای که نقطه عطفی را در روابط امل و حزب‌الله پدید آورده و آغازگر دوره مناسبات راهبردی میان این دو جنبش شیعی گردید.

رفیق حریری سیاست‌مدار سنی‌مذهب لبنانی بود که طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴ پست نخست‌وزیری این کشور را با حمایت‌های گسترده عربستان سعودی و مثلث سوری نزدیک به عربستان یعنی عبدالحلیم خدام، غازی کنعان و حکمت شهابی بر عهده داشت.

ترور وی را می‌توان یکی از حلقه‌های بسیار مهم زنجیره اقداماتی قلمداد کرد که در راستای خلع سلاح حزب‌الله در سال‌های پس از آزادسازی جنوب صورت می‌پذیرفت. به بیان دیگر پس از عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ برخی از جریان‌های غرب‌گرا و هم‌سو با سیاست‌های برخی کشورهای عربی-غربی، در محافل رسمی و مطبوعاتی پرسش‌هایی را نسبت به مشروعیت سلاح مقاومت مطرح می‌ساختند.

به باور این گروه، پس از عقب‌نشینی اسرائیل، مطابق قرارداد طائف همه گروه‌های مسلح غیررسمی در لبنان می‌بایست خلع سلاح شده و حزب‌الله نیز تنها در چارچوب مبارزه با اسرائیل امکان حفظ سلاح خود را یافته بود و با خروج اسرائیل از جنوب لبنان، دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای برای مسلح ماندن آن باقی نمی‌ماند.

در مقابل اما حزب‌الله همواره بر باقی ماندن بخش‌هایی از خاک لبنان همچون مزارع شبعا در اشغال رژیم صهیونیستی تأکید کرده و ضمناً امکان حملات گسترده‌تر این رژیم در آینده را نیز دور از ذهن نمی‌پنداشت. همچنین حزب‌الله قبل از واگذاری سلاح خود خواهان تشکیل ارتشی قدرتمند، مجهز و آموزش دیده بود که تاب مقابله با تجاوزات مکرر اسرائیل را داشته باشد. پس از این، حزب نه‌تنها هیچ مخالفتی با تحویل سلاح خود نخواهد داشت که در این راستا بیشترین همکاری را با دولت لبنان صورت خواهد داد.

گروه‌های مخالف مقاومت در مقابل، این خواسته‌های سیاسی مقاومت را بهانه‌جویی و فریبکاری تلقی کرده و به‌طور مصرانه‌ای موضوع خلع سلاح را پی‌گیری می‌کردند. از آنجا که

نیروهای داخلی مخالف حزب الله (عموما جریان‌های مارونی و سنی) با اتکای به قدرت خود، توان انجام چنین اقدام خطرناکی را نداشته و ارتش لبنان نیز به واسطه ریاست جمهوری امیل لحود که از متحدان راهبردی سوریه و حزب الله بود، تمایل و البته توانی برای انجام این کار نداشت، لذا مخالفان کوشیدند تا از طریق شورای امنیت و نهادهای بین‌المللی به دنبال تحقق خواسته‌های خود بروند.

از همین‌رو با تلاش‌های آمریکا، فرانسه و انگلیس به‌عنوان متحدان سنتی جریان‌های ضد مقاومت در لبنان در تاریخ ۲ سپتامبر ۲۰۰۴ به بهانه کارشکنی سوریه در انتخاب رئیس‌جمهور جدید لبنان، قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت به تصویب رسید که مطابق آن تمامی نیروهای خارجی حاضر در لبنان می‌بایست به سرعت از این کشور خارج شوند. همچنین این قطعنامه خواستار خلع سلاح تمامی گروه‌های شبه‌نظامی لبنانی و غیرلبنانی موجود در خاک این کشور شده و در نهایت خواستار سیطره دولت لبنان بر تمام قلمرو این کشور و زمینه‌سازی برای انتخاب رئیس‌جمهور جدید شد. (United Nations Press, 2005: 34)

به‌طور طبیعی از دید مقاومت بخش اول این قطعنامه به‌معنای خروج ارتش سوریه به‌عنوان پشتیبان اصلی مقاومت از لبنان و بخش دوم آن نیز به خلع سلاح مقاومت حزب الله اشاره داشته و به‌عنوان یک تهدید حیاتی برای مقاومت به حساب می‌آمد.

البته تقاضاها برای خروج ارتش سوریه از لبنان به دهه ۱۹۹۰ و به بیش از یک دهه قبل بازمی‌گردد. زمانی که آمریکا با متهم‌سازی سوریه به دست‌کاری نتایج انتخابات و تقلب در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۲ که مقاومت اسلامی موفق به پیروزی‌های بزرگی در آن شده بود، خواستار خروج این کشور از لبنان گردید. (وضاح، ۲۰۰۶: ۳۷۱)

در هر صورت هیچ ضمانت اجرایی برای تحقق مفاد قطعنامه ۱۵۵۹ وجود نداشته و کماکان جریان غرب‌گرا و کشورهای حامی آن از عدم تمکین سوریه و حزب الله به خواسته‌های این قطعنامه شورای امنیت ناخرسند بودند؛ اما این مساله چندان ادامه نیافت تا آنجا که کمتر از چندماه پس از صدور قطعنامه، و با انفجار بمبی بر سر راه رفیق حریری در فوریه ۲۰۰۵ و کشته شدن وی، راه برای برخورد جدی با سوریه و حزب الله هموار گردید. از همین‌رو جریان

غرب‌گرای لبنانی اندکی پس از ترور حریری با ادعای اشغال سی ساله لبنان توسط سوریه با دعوت طرفداران خود به تظاهرات گسترده در غرب بیروت، اقدام به اعلام «انتفاضه استقلال» نموده و خروج نیروهای این کشور از لبنان را خواستار گردیدند. (Bunce, 2011: 5)

در مقابل حزب‌الله و امل نیز با ترتیب دادن یک گردهمایی عظیم در بیروت، ضمن اعلام هم‌بستگی با سوریه و بشار اسد و تشکر از خدمات وی و ارتش کشورش به لبنان، به‌شدت محتوای قطعنامه ۱۵۵۹ را رد نموده و حضور سوریه در خاک لبنان را عامل بازدارنده جنگ داخلی در این کشور برشمردند. (سلیم، ۲۰۰۶: ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۲۸)

در هر صورت از دید امل و حزب‌الله این ترور از سه جهت می‌توانست موجودیت مقاومت و طایفه شیعه را مورد تهدید قرار می‌داد:

۱. امکان شعله‌ور شدن درگیری‌های طائفه‌ای و مذهبی میان شیعیان و اهل سنت. به‌ویژه با توجه به موج خشونت‌های مذهبی موجود در آن برهه در عراق، پاکستان، افغانستان و ...؛
۲. امکان توطئه‌های داخلی و بین‌المللی علیه سلاح مقاومت؛
۳. امکان خارج شدن سوریه از لبنان که به بروز خلاء راهبردی و امنیتی در لبنان خواهد انجامید. (گفتگو با دکتر عدنان سیدحسین، ۲۲ مرداد ۱۳۹۱).

در هر صورت بلافاصله پس از ترور، جریان‌های غرب‌گرا انگشت اتهام را به سوی دستگاه امنیتی سوریه در این کشور نشانه رفته و خواستار خروج نیروهای سوری از این کشور و در نهایت خلع سلاح حزب‌الله گردیدند. اندکی پس از این ماجرا در ۵ مارس ۲۰۰۵ بر اثر فشارهای زیاد کشورهای غربی و شورای امنیت، بشار اسد دستور خروج نیروهای این کشور را از لبنان صادر نموده و بدین ترتیب در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۰۵ و با خروج آخرین سربازان سوری از لبنان، نخستین خواسته قطعنامه ۱۵۵۹ جامه عمل پوشانید. (Scheller. 2013: 139)

مهم‌ترین ادله جریان غرب‌گرای ۱۴ مارس برای متهم‌سازی سوریه در این ترور در واقع حضور گسترده امنیتی و نظامی سوریه در لبنان بود که به باور مخالفان، انجام چنین ترور مهمی نمی‌توانست بدون اطلاع دستگاه‌های امنیتی سوریه صورت گرفته باشد. دوم آنکه از چند ماه پیش از ترور حریری، نوعی کشمکش سیاسی میان وی و دولت سوریه در خصوص اصلاحیه قانون

اساسی لبنان برقرار بود. هدف از ارایه این لایحه از سوی سوریه در واقع تلاش برای تمدید دوره ریاست جمهوری «امیل لحود» متحد سوریه برای یک دوره دیگر بود که با مخالفت شدید رفیق حریری و در نهایت استعفای وی از پست نخست وزیری در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۰۴ و در اعتراض به همین مساله صورت پذیرفت. مخالفان، تحریک سوریه به ترور رفیق حریری را نتیجه چنان کشمکش متقابلی تفسیر می کردند. (Department of Public Information, 2006: 505)

با خروج نیروهای سوریه از لبنان اکنون مخالفان مقاومت که عموماً جریان های سنی مذهب این کشور در کنار بخشی از مسیحیان این کشور بودند، انگشت اتهام خود را به سوی حزب الله نشانه گرفته و آن را شریک سوریه و مجری ترور رفیق حریری معرفی نموده و خواستار خلع سلاح آن گردیدند. در این بین صدور قطعنامه های ۱۵۹۵ و ۱۶۳۶ شورای امنیت مبنی بر تشکیل دادگاه بین المللی ویژه ترور رفیق حریری، از سوی حزب الله و امل به مثابه برگه دیگری از دفتر توطئه ها علیه مقاومت اسلامی ارزیابی گردید. به بیان دیگر امل و حزب الله به عنوان دو جریان مهم شیعه، نوک پیکان تهدیدات را این بار نه علیه منافع حزبی خود، که علیه موجودیت جریان مقاومت و طائفه شیعه در لبنان تلقی می کردند. از این رو در هشتم مارس ۲۰۰۵ دو طرف به همراه برخی دیگر از احزاب و گروه های هم سو همچون جریان مسیحی المرده، جریان سنی حزب قومی- اجتماعی سوریه و جبهه اسلامی کار اقدام به تاسیس «ائتلاف ۸ مارس» نمودند که تمامی افراد حاضر در آن بر لزوم حفظ سلاح مقاومت و دفاع از مقاومت ضد اسرائیلی آن اشتراک نظر داشتند. (Eisenlohr, 2011: 200)

مهم ترین عاملی که از این برهه به بعد روابط میان امل و حزب الله را وارد سطوح راهبردی نمود در واقع، فهم طرفین از تهدیدشدگی موجودیت طائفه شیعه و جریان مقاومت به واسطه دو اتفاق مهم یادشده (ترور حریری و خروج ارتش سوریه از لبنان به عنوان متحد راهبردی مقاومت) بود. چه آنکه در اساس جریان های غرب گرا، انگشت اتهام ترور را به سوی مقاومتی نشانه گرفته بودند که از خاک طائفه شیعه و ارزش های حماسی آن سربرآورده بود. (گفتگو با دکتر کامل وزنه، بیروت: ۱۵ مرداد ۱۳۹۱)

در واقع اهداف اصلی امل و حزب الله از روی آوردن به راهبردی ترین سطح از مناسبات در این

دوره خطرناک را می‌توان در سه محور ذیل خلاصه نمود:

۱. حفظ موجودیت طائفه شیعه در برابر هجمات بی‌سابقه دشمنان داخلی و خارجی؛
۲. ورود قدرتمند در دولت لبنان و مناسبات جدید قدرت در سایه خروج سوریه از لبنان و تقویت مخالفان مقاومت؛
۳. مقابله با طراحی‌های داخلی و خارجی در خصوص خلع سلاح مقاومت. (گفتگو با سرتیپ دکتر امین حطیط، بیروت: ۲۴ مرداد ۱۳۹۱)

در هر حال اشتراک نظر کامل و همکاری راهبردی دو جنبش امل و حزب‌الله در تمامی مسائل مهم داخلی و منطقه‌ای از سال ۲۰۰۵ تاکنون (که مصادیق آن در بخش مظاهر هم‌گرایی طرفین گذشت)، نشانگر سطح بالای هم‌گرایی طرفین خواهد بود.

معلق‌سازی دولت غرب‌گرای سینیوره به مدت دو ماه به‌واسطه به تأیید واگذاری موضوع ترور رفیق حریری به دادگاه بین‌المللی با قضاتی غیرلبنانی از سوی این دولت (Llewellyn, 2010: 66) و نیز ساقط‌سازی دولت سعد حریری در سال ۲۰۱۱ به‌واسطه عدم تمکین وی به نظر حزب‌الله در خصوص عدم همکاری با دادگاه بین‌المللی ترور رفیق حریری و در نهایت روی کار آوردن دولت نجیب میقاتی از جمله اقدامات راهبردی وزیران دو جنبش در دوره هم‌گرایی به‌شمار می‌آید. (Wilkins, 2013: 66) از دید حزب‌الله تشکیل یک دادگاه بین‌المللی هم‌سو با اهداف غربی‌ها که در آن حتی ابتدایی‌ترین آیین‌های دادرسی نیز رعایت نمی‌شود، در واقع برگی دیگر از توطئه‌های غربی علیه مقاومت و سلاح آن به حساب آمده و اصرار جریان‌های غرب‌گرای داخلی نیز تنها با هدف تأمین چنین خواسته‌ای است. چه آنکه تجربه نشان داد بلافاصله پس از خروج سوریه از لبنان و تأمین اولین بند از قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت، این بار حزب‌الله و چهار تن از نیروهای آن (مصطفی بدرالدین، سلیم عیاش، اسد صبرا و حسین حسن عیسی) از سوی دادگاه بین‌المللی ترور رفیق حریری به طراحی و اجرای ترور متهم و کیفرخواست و حکم جلب آنها صادر شد. (Chalk, 2013: 303-304)

حزب‌الله و امل این اقدام را در چارچوب فرایند درازمدت قرارداد خود در لیست سازمان‌های تروریستی اروپا، محروم‌سازی آن از مشارکت سیاسی در ساختار رسمی قدرت و در نهایت انزوا و

خلع سلاح خود ارزیابی می‌کنند. از همین رو تمامی تلاش‌های خود را به صورت مشترک و کاملاً هماهنگ و با هدف ممانعت از ادامه کار این دادگاه به کار بسته‌اند.

۳-۴. فعال شدن هسته‌های تکفیری در داخل لبنان بر اثر بحران جاری سوریه

اگرچه سابقه تفکر سلفی و تکفیرگرایی در لبنان تابعی از سلفی‌گرایی در شام بود که عمدتاً توسط «ناصرالدین الالبانی» نضج گرفته و تجربه حیاتی چند دهه‌ای را با خود به همراه دارد، با این حال اندیشه سلفی‌گرایی نخستین بار توسط کسانی همچون شیخ سالم الشهبال و شیخ عبدالرزاق الزغبی در لبنان عرضه گردید.

ظهور اندیشه‌های سلفی در لبنان البته بدون تبعات و بازخوردهای ضدامنییتی نبود. چه آن که بررسی‌ها بیانگر آن است که این جریان‌ها طی دو دهه اخیر نقش مهمی در ناامنی‌های سیاسی این کشور ایفا نموده‌اند. حوادث اردوگاه نهرالبارد، انفجارهای متعدد در اماکن عمومی و علیه مردم بی‌دفاع، حمله به ارتش لبنان، اقدام به ترور مسئولان کشوری و لشکری در لبنان و... همه مصادیقی از کنش‌های خشونت بار این جریان در جغرافیای لبنان به‌شمار می‌آید. (Rabil, 2014: 145, 197, 201 & 221)

با این حال بحران سوریه و سرازیر شدن حجم عظیمی از گروه‌های جهادگرای تکفیری از سرتاسر جهان به این کشور و نیز تلاش‌های رسانه‌ای برای شیعی - سنی جلوه دادن این نزاع، روح تازه‌ای در خشونت‌گرایی این جریان دمانده و موجب تحریک هسته‌های مختلف جهادی در سرتاسر جهان و از جمله لبنان نیز گردید.

مشاهدات و ارزیابی‌ها نشان از آن دارد که نسبت انکارناشدنی میان تشدید شیب منازعات در سوریه و خشونت بارتر شدن تحولات سوریه با تحرکات خشونت بار سلفی‌های لبنان دارد.

از سال ۲۰۱۱ تاکنون اقدامات خشونت‌بار ذیل از سوی گروه‌های سلفی در راستای ناامن‌سازی فضای داخلی این کشور، هجمه به دیگر گروه‌های دینی و به‌ویژه شیعیان و در نهایت برپایی امارت اسلامی در شمال این کشور صورت پذیرفته است:

- محاصره و اشغال مرزهای لبنان و سوریه همچون قلمون، القصیر، تلکلیخ، حمص و...

که همگی در مجاورت مناطق شیعه‌نشین لبنان (استان بعلبک و جنوب) قرار دارند؛
- اقدام به بمب‌گذاری‌های انتحاری متعدد و قتل‌عام ده‌ها تن از مردم لبنان؛
- ترور ده‌ها نفر از مردم عادی؛
- حمله به ارتش لبنان و کشتن و گروگان‌گیری ده‌ها تن از نیروهای آن؛
- حمله و اشغال موقت برخی مناطق لبنان همچون عرسال، طرابلس، ضنیه، المنیه، بحنین و المحمره و...؛

- ظهور مسلحانه در خیابان‌های بیروت به‌ویژه در مناطق مجاور ضاحیه (مرکز حزب‌الله) و تهدید به اشغال بیروت و شهرهای شیعه‌نشین جنوب.
از آغاز بحران سوریه و تبدیل مرزهای سوریه و لبنان به مسیر آمد و شد گروه‌های سلفی و انتقال تسلیحات نظامی به داخل لبنان از سوی این گروه‌ها، دو جنبش امل و حزب‌الله به این درک مشترک دست یافته‌اند که اقدامات جریان‌های تکفیری نشان از طرحی فراتر از لبنان دارد که این کشور تنها بخشی از پازل تغییرات موردنظر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با استفاده از اهرم و ابزار سلفی‌های جهادی است.

تهدید موجودیت نظام سیاسی لبنان، تمامی طوائف و اقوام و به‌ویژه طائفه شیعه، نهادهای نظامی این کشور و در نهایت مقاومت اسلامی، از جمله دریافت‌های ادراکی دو جنبش از سیر تحولات مرتبط با فعالیت‌های سلفی‌های این کشور به‌شمار می‌آید.

به‌عنوان نمونه دبیرکل حزب‌الله در بیاناتی در سیزدهمین سالگرد آزادسازی جنوب لبنان در تاریخ ۲۵ می ۲۰۱۳ در خصوص تهدید جریان‌های تکفیری برای مقاومت و کل لبنان و در توجیه اعزام نیروهای نظامی خود برای آزادسازی شهر القصیر می‌گوید:

... «تسلط این گروه‌ها [جریان‌های تکفیری] بر سوریه یا استان‌های مشخصی از سوریه - به‌خصوص این استان‌های هم‌مرز با لبنان- برای لبنان و همه لبنانیان خطری بزرگ است. فقط برای حزب‌الله خطرناک نیست، فقط برای شیعیان لبنان خطرناک نیست. برای لبنان، لبنانیان، حکومت لبنان، مقاومت لبنان و هم‌زیستی حاکم بر لبنان خطرناک است.» (پایگاه رسمی مقاومت اسلامی لبنان، ۳ خرداد ۱۳۹۲)

در نتیجه این چنین ذهنیتی بود که دو جنبش از ابتدای بحران سوریه موضعی مشترک و هم‌گرا در خصوص این بحران و ضرورت برخورد با گروه‌های تروریستی سلفی در داخل لبنان و حتی بالاتر از آن سیاست گسیل نیرو به سوریه با هدف جنگ پیش‌دستانه علیه این گروه‌ها اتخاذ نموده‌اند. با توجه به توضیحات ارایه شده، طبیعتاً احساس خطر مشترک از جانب جریان‌های سلفی-تکفیری را می‌توان از دیگر عوامل داخلی در هم‌گرایی دو جنبش عنوان نمود.

نتیجه‌گیری

۱. امل و حزب‌الله دو تجربه متفاوت از حیات مشترک را طی سه دهه اخیر تجربه کرده‌اند. فرایند واگرایی خشونت‌بار میان طرفین در دهه ۱۹۰۸۰ و فرایند هم‌گرایی راهبردی از دهه ۱۹۹۰ بدین سو آغاز شده است.

۲. فرایند هم‌گرایی میان امل و حزب‌الله در دو دهه اخیر، از طیفی از عوامل بینشی، انگیزشی و محیطی (اعم از محیط داخلی لبنان و محیط منطقه‌ای و بین‌المللی) شکل یافته است. با این حال، عوامل برآمده از محیط داخلی لبنان را می‌توان از مهم‌ترین فاکتورهای هم‌گرایی میان دو جنبش به حساب آورد.

۳. از میان عوامل داخلی، ویژگی‌های شخصیتی رهبران و کادر جدید دو طرف و برقراری احترام متقابل میان طرفین را می‌توان از مهم‌ترین دلایل برشمرد.

۴. آزادسازی جنوب لبنان از اشغالگری ارتش رژیم اسرائیل توسط مقاومت اسلامی، ضمن جلب احترام و تحسین گروه‌های مختلف لبنانی و از جمله جنبش امل، بسترهای هم‌گرایی بیشتری میان طرفین را فراهم نمود.

۵. ترور رفیق حریری و خروج ارتش سوریه از لبنان در سال ۲۰۰۵ که با پروژه‌های مستمری برای خلع سلاح مقاومت همراه بود، مناسبات دو جنبش را به راهبردی‌ترین سطح خود رسانیده است.

۶. بحران جاری سوریه و فعال شدن گروه‌های سلفی-تکفیری در داخل لبنان و تلاش آنها برای اشغال بخش‌های مختلفی از خاک لبنان، از دیگر فاکتورهای موثر در هم‌سازی و هم‌گرایی طرفین به‌شمار می‌آید.

منابع و پی‌نوشت‌ها:

۱. الوحده الإعلامیه المركزيه، الكتاب السنوی (۱۹۹۵/۱۹۹۶)، بیروت: الوحده الإعلامیه المركزيه التابعه لحزب‌الله، ۱۹۹۹.
۲. الیاس، سلیم (۲۰۰۶)، موسوعه المقاومه اللبنانيه، ج ۳، بیروت: المركز الثقافی اللبناني، الطبعة الاولى.
۳. جمع من الباحثین (۱۹۹۸)، الإنتخابات النيابیه ۱۹۹۶ و أزमे الديمقراطیه فی لبنان، بیروت: المركز اللبناني للدراسات.
۴. حسین، خلیل (۲۰۰۶)، الوعد الصادق؛ هزیمه اسرائیل فی لبنان: وقائع و وثائق (۱۲ تموز ۱۴ آب ۲۰۰۶)، بیروت: دارالمنهل اللبناني، طبعه أولى.
۵. داودآبادی، حمید (۱۳۹۳)، سیدعزیز: زندگی‌نامه خودگفته سیدحسن نصرالله، تهران: نشر یازهر.
۶. سعد، غریب (۱۳۸۵)، امل، دین و سیاست در حزب‌الله، ترجمه غلامرضا تهامی، تهران: اندیشه سازان نور، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۷. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۸. گفتگو با ابوجعفر محمد نصرالله (۱۳ مرداد ۱۳۹۱)، رییس شورای اجرایی جنبش امل، بیروت.
۹. گفتگو با حاج محمود قماطی (۱۵ مرداد ۱۳۹۱)، نائب رییس شورای سیاسی حزب‌الله، بیروت.
۱۰. گفتگو با دکتر علی فیاض (۱۸ مرداد ۱۳۹۱)، نماینده پارلمان لبنان از فراکسیون حزب‌الله، بیروت.
۱۱. گفتگو با دکتر غالب قندیل (۱۲ مرداد ۱۳۹۱)، مدیر مرکز مطالعات عربی و بین‌المللی لبنان و تحلیل‌گر سیاسی و استراتژیک، بیروت.
۱۲. گفتگو با دکتر کامل وزنه (۱۵ مرداد ۱۳۹۱)، تحلیل‌گر مسائل سیاسی، استراتژیک و رسانه، بیروت.
۱۳. گفتگو با دکتر عبدالحلیم فضل‌الله (۱۲ مرداد ۱۳۹۱)، رییس مرکز استشاری و تحقیقات حزب‌الله، بیروت.
۱۴. گفتگو با سرتیپ دکتر امین حطیط (۲۴ مرداد ۱۳۹۱)، از فرماندهان سابق ارتش لبنان و تحلیل‌گر مسائل استراتژیک.
۱۵. گفتگو با دکتر عدنان سیدحسین (مرداد ۱۳۹۱)، رییس دانشگاه اللبنانيه و وزیر سابق لبنان در کابینه سعد حربی، بیروت.
۱۶. گفتگو با دکتر ولید سکریه (۱۳ مرداد ۱۳۹۱)، نماینده پارلمان لبنان از فراکسیون حزب‌الله، بیروت.
۱۷. ماغناس، رانستروب (۱۹۹۸)، حزب‌الله فی لبنان، ترجمه مروان حمزه، بیروت: مرکز الإستشارات والبحوث.
۱۸. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، چاپ چهارم.
۱۹. موقع القناه المنار (۱۲ آوریل ۲۰۱۱)، بری: السید نصر الله سید الکلام وهناک اسرار لا يعرفها أحد إلا انا وهو.
۲۰. وضاح، شراره (۲۰۰۶)، دولة حزب‌الله؛ لبنان مجتمعاً/إسلامياً، بیروت: دارالنهار، طبعه أربعه.
21. Bunce, Valerie & Sharon L Wolchik (2011), *Defeating Authoritarian Leaders in Post Communist Countries*, Cambridge: Cambridge University Press.
22. Chalk, Peter (2013), *Encyclopedia of Terrorism*, California: ABC-CLIO.
23. Department of Public Information (2006), *Yearbook of the United Nations 2004*, vol. 58, New York: UN Dept. of Public Information.

24. Wilkins, Henrietta(2013), *The Making of Lebanese Foreign Policy: Understanding the 2006 Hezbollah-Israeli War*, London: Routledge.
25. Lea, David(2002), *A Survey of Arab-Israeli Relations 1947-2002*, London: Europe.
26. Llewellyn, Tim(2010), *Spirit of the Phoenix: Beirut and the Story of Lebanon*, Chicago, Ill.: Lawrence Hill Books.
27. Roschanack, Shaery(2010), *Eisenlohr, Shi'ite Lebanon: Transnational Religion and the Making of National Identities*, Chichester: Columbia University Press.
28. Scheller, Bente(2013), *The Wisdom of Syria's Waiting Game: Syrian foreign policy under the Assads*, London: Hurst, 2013 .
29. United Nations(2005), *Security Council, Resolutions and Decisions of the Security Council*, Vol. 1.
30. Rabil, Robert G.(2014), *Salafism in Lebanon: from Apoliticism to Transnational Jihadism*, Washington, DC: Georgetown University Pres.